

از خاطرات ادبی دکتر پرویز نائل خانلری دربارهٔ صادق چوبک*

صحبت از کار صادق چوبک و ارزشهای ادبی آن بعد از قضاوت دکتر خانلری در حق مسعود فرزاد پیش آمد. دکتر خانلری در مورد دو تن نه با بی میلی اما با نوعی احتیاط، کم و بسیار فشرده سخن می گفت. مجنبی مینوی و صادق چوبک. در مورد مینوی بسته تر بود و می کوشید تا از پاسخهای صریح دوری جوید و به خلیقات، سوابق دوستی و اختلاف نظرهای ادبی پردازد و به خود مینوی و ارزشهای کارش کمتر توجه کند. اما در مورد چوبک نوعی تأثر خاطر گله مندانه داشت و چنان که دوستی از دوستی در گله باشد از او سخن می گفت و با این همه، هم به انصاف همیشه بود و هم تنگ حوصله نبود.

شگفت آن که من آقای چوبک را تا به آن روز نه دیده بودم و نه جز مجموعه

* آقای صدرالدین الهی دربارهٔ مصاحبه‌هایی که سالها پیش با زنده یاد پرویز نائل خانلری دربارهٔ برخی از شاعران و نویسندگان معاصر ایران به عمل آورده‌اند در مقاله «از خاطرات ادبی دکتر پرویز نائل خانلری دربارهٔ ملک الشعراء بهار» (ایران‌شناسی، سال سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۰)، ص ۳۹۴-۴۱۵) نوشت است:

«یک اتفاق ساده و یک اصرار صمیمانه اساس گفت و شنودی را می‌انگند که امروز، من با گذشت کسی کمتر از سی سال هنوز آن را یکی از پربارترین و شیرین‌ترین کارهای دوران روزنامه‌نگاری خود می‌دانم...»

«... سابقهٔ امر بدین قرار است که آقای الهی در جلسه‌ای پس از سه چهار سال، استاد پیشین خود دکتر خانلری را ملاقات می‌کند و دربارهٔ نقد و سنجش ادبیات معاصر با وی سخن می‌گوید:

«... من در اصرار صمیمانه خود بودم و او در شک پذیرفتن آن، اصرار به این که شما معلم من و هزارها چون من

داستانهایش چیزی از او خوانده بودم و این در حالی بود که قصه بلند سنگ صبور درآمده بود و در اطرافش حرف و نقل بسیار بود. در آن هفته آخر خردادماه ۱۳۴۶ دو یا سه جلسه در همان خانه «کوی دوست» درباره چوبک حرف زدیم. اولین پرسش من این بود:

● بین دوست قدیم و از دست رفته خود، صادق هدایت، و همکار سالهای آغازسخن صادق چوبک چه شباهتهایی می‌بینید؟ وجه مشترک این دو چیست؟
دکتر خانلری با همان لېخنند آرام همیشگی و طنزآلودش گفت:
— اسم صادق، هر دوی آنها اسمشان صادق است.
و بعد از تأملی با نوعی برافروختگی گفت:

— من نمی‌دانم چه اصراری است که در ایران سعی می‌شود آدمها را به هم شبیه کنند. شما تنها کسی نیستید که از این شباهت حرف می‌زنید هر کس چوبک را می‌شناسد فوراً می‌پرسد وجه شباهت او با هدایت چیست؟ در حالی که نه تنها از نظر ادبی این دو به هم شبیه نیستند از نظر خلق و خو هم به هم شباهتی ندارند. هدایت یک خاصیت آدم جمع کردن و دوره برپا کردن داشت در حالی که چوبک اصلاً اهل این حرفها نیست.

بوده‌اید در کلاسها و صدها هزار در کتابها. کارهای درخشان شما فراموش نشدنی است، اما در این زمان یک وظیفه خاص بر عهده شماست. وظیفه نقد و سنجش ادبیات معاصر ایران و شاعران و نویسندگان آن که یا معلم شما بوده‌اند مثل بهار، رشید، فروزانفر، همایی، یا دوست و همسال شما مثل هدایت، علوی، نیما، نوشین، چوبک، و یا شاگرد و در مکتب شما آموخته، مثل همه آنها که امروز در ملک ادب مدعی حکم‌گزاری هستند.

او، هم می‌خواست یذبرد و هم نمی‌خواست. اصرار من این بود: در این روزها کسانی که درباره ادبیات معاصر ایران حرف می‌زنند، اندازه‌های آشنایی و معیارهای قیاس‌اند چیزی ناساز و بی‌اندام است و در این راه مجله‌های مختلف که این هیاهو برایشان تان و آب‌دار است، به کلی صورت قضیه را مسخ کرده‌اند یعنی مرز میان نقد و فحاشی کاملاً پاک شده و کجاست فکر حکیمی و رای برهنی که این تباهی مزاج دهر را درمان بخشد. دکتر خانلری در پایان آن روز به من اجازه داد که هفته بعد در خیابان پهلوی به دیدارش بروم.

مجلس بعدی ما با صداقتی که در سخنان من بود و با استاد به حرفهای خود او که بارها درباره زبان فارسی و اهمیت حراست از آن بیش از حراست از مرزهای جغرافیایی سخن گفته و با مقاله نوشته بود به این نتیجه رسید که او قبول کند و یک نگاه انتقادی به ادبیات فارسی معاصر یعنی معاصرین خود بیندازد و برای آن که این مطلب قابل چاپ در یک نشریه عمومی باشد — من در آن زمان مجله سپید و سیاه را برای این کار انتخاب کرده بودم — قرار شد که عنوان کلی مطالب را بگذاریم «از خاطرات ادبی دکتر پرویز ناتل خانلری» و بعد در مورد هر کس نام آن کس را به این صورت اضافه کنیم فرضاً «... درباره بزرگ علوی» یا «... درباره فریدون توللی».

با هم توافق کردیم که این کار را از هدایت و دوستان او یعنی علوی، چوبک، فرزاد، مینوی، شهید نورایی در مرحله اول آغاز کنیم اما اگر در خلال صحبت دکتر خانلری میل داشت راجع به کس دیگر حرفی بزنند جلسه قبل

• شنیده‌ام آدم گوشه‌گیر و مردم‌گریزی‌ست.

— همین‌طور است و این مطلقاً ربطی به تفرعن یا بداخلاقی او ندارد. چوبک آدم فوق‌العاده‌ی محبوب و مأخوذ به حیایی‌ست. به این جهت حتی در جمع کمتر حرف می‌زند و بیشتر گوش می‌دهد. هدایت بیشتر و برای همهٔ ما مثل یک معلم بود اگر به چیز تازه‌ای برخورد می‌کرد و آن را در استعداد یکی از ما می‌دید، می‌داد که بخوانیم و استفاده کنیم. چوبک این‌طور نیست او خودش می‌خواند و خیلی زیاد هم می‌خواند اما نه دوست دارد مرشد باشد نه دوست دارد آدم دور خودش جمع کند. لاجاز و یک دنده هم هست.

• می‌گویند او از سبک ناتورالیست‌های فرانسه متأثر است و از آنها پیروی می‌کند؟

— کی می‌گوید؟

• منتقدین ادبی آثار او.

— مزخرف می‌فرمایند. اصلاً این منتقدین کی‌ها هستند؟

وقتی دکتر خانلری می‌گفت «... مزخرف می‌گویند» وقت پرسیدن و بیرون کشیدن حرف بود. می‌گویم.

مطلب را به من بگویند تا من سوالهایم را آماده کنم، به کتابهای مورد نظر نگاه بیندازم و اگر چیزی به نظرم می‌رسد که قابل طرح در متن مصاحبه است در کنار سوالهای اساسی قرار بدهم.

همچنین یک قرار غیر متعارف از جهت روزنامه‌نگاری هم گذاشتیم — و این بیشتر به خاطر حفظ جرمی بود که من برای او به عنوان معلم و نه سوژهٔ مصاحبه از یک طرف و حفظ اصالت نظرهای او به عنوان منتقد از طرف دیگر قائل بودم — و آن، این که گفتگوها در صورتی چاپ شود که او قبلاً آنها را دیده باشد. یعنی آن که، چیزی بر گفته او اضافه نشود یا نکته‌ای از قلم نیفتد. و این کار شد در مورد تمام مصاحبهٔ او دربارهٔ مرحوم هدایت و بخشی از مصاحبهٔ بزرگ علوی که به چاپ رسید. و این نکته را ناگفته نگذارم که تغییرات عموماً از بعضی از اصلاحات عبارتی تجاوز نمی‌کرد.

مصاحبه‌ها در منزل شمیران یا باغچهٔ کوچک او در تجریش انجام می‌شد. این کار قریب سالی به طول انجامید. یکی دو بار سعی کردم صحبتها را ضبط کنم. دکتر خانلری در برابر دستگاه ضبط صوت آن راحتی گفت و شنود را نداشت، مثل این که نگر سومی حضور داشته باشد، معذب بود. روزهای دوشنبه و چهارشنبه به طور معمول این وقت کار را برای من گذاشته بود. برخی از روزها ذهن تازه و حاضر داشت و تند می‌رفت به طوری که یادداشت برداشتن دشوار می‌شد گاهی اوقات اصلاً در حال این کار نبود و من ساعتی بند از آن که راجع به آب و هوا و کمی سیاست روز حرفی می‌زدیم از او جدا می‌شدم.

از زمانی که نچاپ مصاحبه را آغاز کردیم خیلی خوشحال بود. در مورد هدایت من اصرار داشتم که او گویندهٔ اصلی باشد چون جو روز یک جو مصنوعی متمصب بود و خانلری دشمن بسیار داشت. با این همه یک روز به من گفت فریدون هریدا ایراد گرفته که این مصاحبه نیست سخنرانی‌ست.

• والله، همینها که در مجله سخن هم درباره ادبیات اروپایی داد سخن می‌دهند. — اکثرشان یسوادند. اینها اصلاً مکاتب ادبی اروپا را نمی‌شناسند. منتهای شناخت آنها خلاصه تاریخ ادبیاتهای دوره دوم متوسطه فرانسه است. من اصلاً اعتقادی به این که یک نویسنده ایرانی آن‌هم یک نویسنده بومی مثل چوبک را فاتورالیست بخوانم، ندارم و از این مقایسه خنده‌ام می‌گیرد. سر تا ته مکتب فاتورالیسم که از چند رمان بالزاک سرچشمه گرفت و فلور هم از آن بی‌تأثیر نبود جمعاً در ادبیات فرانسه کمتر از چهل سال عمر کرد و با اعلامیه پنج نفره سال ۱۸۸۷ عمرش را به شما داد.

خانلری ناگهان معلم مدرسه شد و لحنش را عوض کرد و گفت: — برای این که یاد بگیرید. این مکتب فاتورالیسم که به غلط چوبک را به آن می‌بندند، یک امتداد مبالغه‌آمیز از رالیسم است که در آن نویسنده به دفتر یادداشت‌های عینی خود بیش از آفرینش هنری وابسته است. در حقیقت فاتورالیسم که امیل زولا، برادران گنکور، مویسان، هوسمان، هنریک و چند نفر دیگر را می‌توان از مشاهیر آن مکتب دانست به هیچ‌وجه نوع کار چوبک را نکرده‌اند. و این نویسنده را اصلاً پیرو چنین مکتبی نباید دانست، ضمن آن که او چه از طریق خواندن مستقیم و چه از طریق

من او را قانع کردم. وقتی از افرادی که مانند هدایت حساسیت در مورد آنها زیاد نیست صحبت کردیم حال و هوای مصاحبه را به این گفتگوها خواهیم داد. و درینا که به‌نگام چاپ دومین مصاحبه، ما متوقف شدیم در حالی که در اصل صحبت‌ها خیلی پیش رفته بودیم. و او درباره بسیار کسان به تفصیل یا اشاره‌ای کوتاه سخن گفته بود.

دلیل توقف از یک طرف حمله‌های بی‌بایه‌ای بود از طرف متولیان «ابامزاده هدایت» به خانلری و بعد از طرف دیگر اشاره دستگاه میزبی به او و به من که صحبت از آقای بزرگ علوی در شرایط حاضر «مصلحت» نیست و خوب به‌خاطر دارم که دکتر خانلری با چه خنده غمگانه‌ای وقتی به‌هم رسیدیم و پیغام «مصلحت» به‌هر دو رسیده بود، گفت: «شما درباره این مصلحت‌بینی و مصلحت چه فکر می‌کنید؟»

به او گفتم: استاد «لایه مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز».

و او رندانه‌تر و قشنگ‌تر قصبه را دید و گفت: «نه قربان، اشتباه می‌کنید

مصلحت‌دید من آن است که باران، همه کار بگذارند و سر زلف نگاری گیرند

بله آقا همیشه باید سر زلف نگاری گرفت... ما را چه به نقد ادبی؟»

از آن اتفاق ساده و آن اصرار صمیمانه، در دست من یادداشت‌هایی هست که نمی‌دانم با آنها چه باید کرد. برخی دست فرسود زمان شده و به قدری خط خورده و به‌هم ریخته است که بازخواندنش دشوار می‌نماید، برخی رنگ باخته، و همه اینها نظرات جالب مردی است که من به او به‌چشم یکی از خادمان بزرگ فرهنگ ایران در چند قرن اخیر می‌نگرم، مردی که در برابر حراست زبان فارسی و ارزشهای آن با جانبازی یک سرباز ساده می‌کوشید و می‌جنگید و لحظه‌ای وقت خود را سپرده تلف نمی‌کرد...» (ایران‌شناسی سال ۳، شماره ۲، ص ۳۹۴-۳۹۷).

ترجمه‌ها به‌نویسندگانی مثل مویاسان و اندکی بالزاک توجهی دارد و اثری از آنها گرفته است.

● بعضیها می‌گویند چوبک مثل همینگوی است. یعنی این اواخر خیلی شایع شده. — این شایعه از ناحیهٔ همکاران روزنامه‌نویس سرکار است و علتش هم این است که هدایت در نامه‌ای به‌طور شوخی نوشته چوبک ادای همینگوی را در می‌آورد یا چیزی شبیه به‌این. این حرف هدایت موجب این تعبیر و تفسیر شد. البته چوبک به‌دلیل آشنایی به زبان انگلیسی و علاقهٔ شخصی همینگوی را زیاد و خیلی خوب خوانده است اما این که در کار خود از او متأثر باشد من مشکوکم. سبک نگارش ساده و گزارش‌وار و فشردهٔ همینگوی شاید تنها تأثیر او در چوبک باشد ولی فکرش اصلاً نه. چوبک مستقل‌ترین نویسنده‌ای است که ما به‌خود دیده‌ایم.

● از چه جهت مستقل؟ منظورتان از این که چوبک یک نویسندهٔ مستقل است چیست؟
فلالی آشکار بر چهرهٔ خانلری پیدا می‌شود. من حالا بعد از هفته‌ها می‌توانم بفهمم که او چه وقت اندوهگین است. تأملی می‌کند و چشم فرو می‌بندد.

— چوبک را من از پیش از شهریور ۲۰ می‌شناسم. از روزگار خیلی دور جوانی. در او یک استغنائی بود که در کمتر کسی می‌توان یافت شاید هدایت هم همین‌طور بود. اما چوبک بی‌شک از همهٔ ما در این باب جلوتر بود. در بحرانهای سنیاسی بعد از شهریور، همهٔ ما به‌نحوی با جریان آن روز همراه شدیم و بر اثر این همراهی آثاری به‌وجود

مصاحبه‌های صدرالدین الهی با زنده‌یاد خانلری با عنوان «از خاطرات ادبی دکتر پرویز نائل خانلری» در مجلهٔ سید و میا، در پانزده شمارهٔ آن مجله (سال، ۱۵، شمارهٔ ۷۲۳، جمعهٔ ۱۳ مرداد ۱۳۴۶ تا شمارهٔ ۷۲۵، جمعهٔ ۵ آبان ۱۳۴۶) چاپ شده است.

صدرالدین الهی در پایان بخش چاپ شدهٔ مصاحبهٔ استاد خانلری دربارهٔ بزرگ علوی شرحی در زیر عنوان «مؤخره» نوشته که در آن به مصاحبه‌های دیگر خود با دکتر خانلری از جمله صادق چوبک تصریح کرده و هم چاپ بقیهٔ مصاحبه‌ها را «به وقتی مناسب‌تر» موکول نموده است. این است قسمتی از آن «مؤخره» «سفری دور از انتظار و ناگهانی و ای بسا طولانی مرا وادار کرد که انتشار دنبالهٔ خاطرات گرانبهای دکتر خانلری را به وقتی مناسب‌تر موکول کنم. و با تأسف بسیار این یادداشتها را در این‌جا پایان دهم. فرصت دیدار و گفتگوی نزدیکی که با دکتر خانلری در این مدت برای من پیش آمد فرصت گرانبهای بود. استاد بزرگوار من در این فرصت دربارهٔ چهره‌هایی مانند نیما، بهار، جمال‌زاده، رشید یاسمی، شهید نورایی و دیگر نامداران ادب امروز فارسی حکایت‌هایی گفت و نکته‌هایی را گزینش ساخت. (همان مقاله، زیرنویس ص ۳۹۴-۳۹۵).

و اینک در این شمارهٔ ایران‌شناسی، زنده‌یاد پرویز نائل خانلری با ما دربارهٔ صادق چوبک سخن می‌گوید.

آوردیم که امروز هم از نظر ارزش ادبی ضعیف است و هم از نظر ارزش سیاسی مرده و بی‌فایده به نظر می‌رسد. حتی هدایت هم از این تحول در امان نماند. اما چویک تنها کسی بود که پا در این دایره نگذاشت. حالا هم اگر در مجلسی صحبت سیاست بشود، او فقط متلکی می‌گوید و رد می‌شود. این پاکیزگی سیاسی او را از جهت فکری کاملاً مستقل نگهداشته. در آثار چویک محبت او به آدمیزاد آمیخته به شعار نیست. قهرمانهایش چه انسان و چه حیوان صورت مبالغه‌آمیز نیک و بد را ندارند. همان‌اند که با چشم غیر مسلح و بی‌طرف می‌توان دید.

اما اعتبار اساسی چویک که کسی به آن توجهی نکرده است در دو زمینه سخت درخشان و دیدنی‌ست.

اول — آوردن نوعی فضای غیر شهری یا لاقال غیر شهر بزرگ در داستانهایش، به کار بردن مصطلحات محلی به‌طور طبیعی چه در محاوره و چه در توصیف به‌نحوی که خواننده آثار او خود را مطلقاً در فضای داستان احساس می‌کند. هر قدر هم که این فضا غریبه باشد و خیلی زود با آدمهایی که حتی لهجه و واژگان محلی آنها برایش غریبه است نزدیک و خودی می‌شود.

دوم — حرکت دائم ذهن سیال او میان درون و برون قهرمانان قصه‌هاست که او را در میان دیگران یگانه و مستقل می‌سازد. چویک اولین نویسنده ایرانی‌ست که با قهرمانهایش به درون پر آشوب آنها سفر می‌کند و بعد مثل غواصی که به‌سرعت به سطح می‌آید رویه بیرونی آنها را هم که شاید مثل سطح دریا صاف و بی‌حرکت می‌نماید توصیف می‌کند.

● می‌خواهید بفرمایید نوع کارهای پروست، جویس و مانند آن؟

— من از مقایسه بدم می‌آید اما حتی اگر جویس و پروست در درون عمیق‌تر از چویک حرکت می‌کنند در سطح قدرت رآیستی چویک بیمانند است و تلفیق این دو، کار او را بیمانند می‌سازد. اگر با تأمل بیشتر به چویک و کارش بنگریم شاید تأثیر ادگار آلن پو و اندکی فالدکنر و دس پاسوس را بتوانیم در طرز گشودن و گستردن قصه‌های او ببینیم. اما در طرز بیان بی‌پرده او به‌نظر من دو تن چویک را تکان داده‌اند. عبید زاکانی و هنری میلر. آدمهایی که معتقد نیستند کلمات زشت و زیبا وجود دارند بلکه معتقدند زشتی و زیبایی از مصرف نادرست و درست کلمات می‌آید.

وقت آن است که به یکی از مهمترین ایرادهایی که به چویک می‌گیرند بپردازم.

● خرده‌گیران معتقدند که چوبک وقتی زشتیها را می‌بیند و زشتیها را وصف می‌کند، زبان بی‌حاجب و دربانی دارد و این شایستهٔ ادبیات نیست.

دکتر خانلری فکر می‌کند قضاوت خود را که انتقاد او بر چوبک است این‌طور

بیان می‌دارد:

— من این‌طور نمی‌نویسم و این‌طور به اطرافم نگاه نمی‌کنم. اما به خود حق نمی‌دهم جلو نویسنده‌ای را که به‌دقت و با وسواس غیر قابل‌تصوری به زشتیها که حقیقت دارند نگاه کرده ایرادی بگیرم. فضلهٔ سگ را در خیابان می‌توان ندید و از کنارش رد شد، اما منکر وجودش نمی‌شود شده. اصولاً ادبیات پودر و ماتیکمی، ادبیات راحت طلبانه باب طبع عوام است. یک خوانندهٔ عادی می‌خواهد با خواندن داستان از حقایق تلخ سیاه و کثیف پیرامونش خلاص شود و از دست کلمات روزمره که از صبح تا شام با آنها سر و کار دارد بگریزد. از این‌جاست که ادبیات آسان و مردم‌پسند به‌وجود می‌آید و این روزها یک شکل دیگر آن به‌صورت ادبیات سوسیالیستی تحویل ما شده است که در این شکل مسخرهٔ تازه، هر چیز باید امیدوارانه و با سرود و مارش پیروزی جریان داشته باشد و حتی گندم باید با امید بروید. شاید مطلبی که در اول دربارهٔ ناتورالیسم گفتم این‌جا، جای بحث بیشتری داشته باشد.

ناتورالیست‌ها مثل یک عکاس با دفتر یادداشت خود که به دفتر یادداشت خبرنگاران روزنامه‌ها می‌مانست به سراغ وقایع می‌رفتند که ثبت آنها ثبت حقیقت بود با همهٔ زشتیهایش. به‌علاوه آنها همهٔ ناهمواریهای روحی انسان را ناشی از عدم تعادل جسمی او می‌دانستند، یعنی ناهنجاریهای بیولوژیکی برای آنها مبنای ناسازگاریهای روانی بود. آناتول فرانس که از مخالفان ناتورالیست‌ها و از علمداران ادبیات پاکیزه بود آنها را متهم می‌کرد که اشکالی در نهاد خود آنهاست که همه چیز را زشت می‌بینند. اما من اعتقاد دارم که یکی از بزرگترین لطمه‌هایی که ادبیات ممالکی مثل ما خورده و هنوز هم می‌خورد همین «مؤدب بودن ادبی» است. چوبک از پیشگامان شکستن سنت ادبیات مؤدب است و در کنار جمال‌زاده و هدایت این کار را کرده و به نظر من او تنها نویسنده‌ای است که با خلق آثارش جامعه را تکان داده و به فکر فرو برده و نگذاشته که اثرش بی‌تأثیر بماند.

خانلری از من می‌پرسد که آیا آخرین کار چوبک، سنگ‌صبور را خوانده‌ام یا نه؟ و من شرمسارانه پاسخ منفی می‌دهم و او می‌خواهد که دفعهٔ بعد دربارهٔ سنگ‌صبور و آدمهای دیگر قصه‌های چوبک حرف بزنند.

نخستین کنگره نویسندگان ایران که در تیرماه ۱۳۲۵ در تهران به همت خانه فرهنگ شوروی برگزار شده است، یک نقطه عطف است در تاریخ شعر و اثر معاصر ایران. در این کنگره که با شرکت ۷۸ تن از شاعران و نویسندگان آن روز تشکیل شد چهار سخنرانی مهم صورت گرفت. علی اصغر حکمت درباره شعر معاصر فارسی سخن گفت، دکتر پرویز قاتل خانلری درباره اثر معاصر فارسی صحبت کرد، احسان طبری و خانم فاطمه سیاح نیز درباره اهمیت انتقاد در ادبیات سخن گفتند، و در خلال این سخنرانیها شاعران و نویسندگان پیر و جوان سروده‌ها و نوشته‌های خود را خواندند. ریاست این کنگره با ملک الشعراء بهار وزیر فرهنگ وقت بود. کنگره از ۴ تا ۱۲ تیرماه ۱۳۲۵ در خانه فرهنگ شوروی در تهران دایر بود. سال بعد کتاب جامعی از مجموع نطقها و سخنان شرکت کنندگان با نام نخستین کنگره نویسندگان ایران - تیرماه ۱۳۲۵ چاپ و منتشر شد که در زمان این مصاحبه (۱۳۴۶) جزو کتب نادر و عديم‌المثال بود که البته سایه‌ای از «ممنوعیت سازمانی» هم بر آن سنگینی می‌کرد و دارنده آن نمی‌توانست از عوارض «سوال و جواب» در امان باشد.

اما در کتابخانه دکتر خانلری کتاب «امنیت خاص» داشت. به زحمتی از او کتاب را وام گرفتم و با تعهد این که به بریدن هر دو دست رضایت می‌دهم کتاب را به ماشین‌نویس مورد اعتمادم سپردم و نسخه‌ای فراهم آوردم که گاه و بیگاه درحاشیه آن نظرات دکتر خانلری را می‌افزودم. در جلسه بعد که خانلری قرار بود درباره سنگ صبور صحبت کند چون هنوز کتاب را نخوانده بودم از آن سخنرانی استفاده کردم که بهانه‌ای باشد برای پوشاندن غفلت و تکاهلم. در آغاز گفتم:

• اجازه بدهید حرفهایی را که شما بیست و یک سال پیش در مورد چوبک در کنگره نویسندگان زده‌اید برایتان بخوانم چون امروز دیگر می‌خواهیم به سبک و روال و زبان چوبک پردازیم. شما در سخنرانی خود گفته‌اید:

صادق چوبک با انتشار نخستین مجموعه داستانهای خود در سال گذشته میان نویسندگان معاصر مقام ارجمندی یافت. این کتاب که خیمه‌شب‌بازی نام دارد شامل یازده قطعه است که بعضی از آنها داستان کاملی‌ست و بعضی دیگر گوشه‌ای از زندگی را نشان می‌دهد و به‌منزله طرح یا عکس فوری‌ست که از حادثه یا منظره‌ای برداشته باشند. در اغلب قسمتهای این کتاب، نویسنده کمال دقت را در مشاهده و مهارت و قدرتی شایان تحسین در وصف و تصویر نشان می‌دهد. نقاشی دقیق هنر خاص این نویسنده است و

شاید برای اشاره به همین معنی باشد که روی جلد کتاب *تخته‌رنگ* و قلم‌موی نقاشی رسم شده است.

در بعضی از داستانهای این کتاب مانند «چراغ قرمز» و «گل‌های گوشتی» و «پیراهن زرشکی» توجه به دقایق منظره خارجی و رفتار و حرکات اشخاص که نتیجه و نماینده حالت روحی خاص آنهاست نویسنده و هنرمند را در کار خود، استادی زبردست معرفی می‌کند.

بعضی از قطعات این کتاب حاوی هیچ‌گونه حادثه یا داستان جالب و غیرعادی نیست و بلکه فقط یک گوشه‌ای از زندگی طبقه، و دسته‌ای را بی‌اظهار نظر و استنتاج از آن نمایش می‌دهد. اما در همین قسمت‌ها زبردستی نویسنده آن منظره عادی و ساده را که همه هر روز با نظایر آن روبرو می‌شوند چنان زنده و برجسته نشان داده که خواننده را مجذوب می‌سازد.

نمونه این قطعات «نفی»، «عدل»، «آخر شب»، «یحیی» و «بعد از ظهر آخر پائیز» است. شیوه خاص و ابتکار نویسنده در آن قطعات ظاهر می‌شود.

اسلوب انشایی چوبک نیز همان شیوه جمال‌زاده و هدایت است. می‌کوشد که تا می‌تواند انشای خود را به زبان عامه، خصوصاً عامه تهران، نزدیک کند و شاید بتوان گفت که در این کار کمی مبالغه روا می‌دارد. زیرا نه همان در نقل قول از اشخاص، بلکه گاهی در وصف و بیان نیز همان اسلوب محاوره عامیانه و اصطلاحات عوام را به کار می‌برد و اشخاص داستانی حتی گاهی از اشخاص واقعی هم عامیانه‌تر گفتگو می‌کنند. در هر حال اکنون چوبک مقام خود را در نویسندگی پابرجا کرده و رو به آینده درخشانی می‌رود (ص ۱۶۵-۱۶۶).

بعد از خواندن من، دکتر خانلری فکر می‌کند، بعد لبخند می‌زند و می‌گوید:

— فکر می‌کنم جمله آخر من امروز مصداق واقعی پیدا کرده چوبک جوان حالا نویسنده بزرگی است. نویسنده‌ای است که نایستاده و حرکت کرده است.

• بعضی از متقدمان آثار او می‌گویند که چوبک تحول پیدا نکرده و کتابهای بعدی او از حیمه شب‌بازی ضعیف‌تر است.

خانلری رندانه نگاهی می‌کند و می‌گوید:

— نکند منظورتان منتقدان آل احمد است. چون در آن کنگره من از آل احمد هم صحبت کرده‌ام و گفته‌ام آینده درخشانی دارد. ولی متأسفانه او بهترین کارش در داستان‌نویسی همان داستان زبارت است که اولین کار اوست و افسوس بر نویسنده‌ای که اولین کارش بهترین کارش باشد. چوبک این طور نیست.

نمی‌خواهم فرصت انتقاد از آل احمد را از دست بدهم، می‌پرسم:

● چرا تفاوت می‌گذارید بین آل احمد و چوبک؟

— برای این که آل احمد داستان‌نویسی را وسیله کرده است و حالا بیشتر یک «لایحه‌نویس» است. به علاوه فرق نثر او و چوبک بسیار است. چوبک در تمام داستانهایش کلمه‌ها را با وسواس خاص کنار هم قرار می‌دهد. من بارها خواسته‌ام یک کلمه را در یک جمله او جا به جا کنم و میسر نبوده. یک داستان ظریف دارد به اسم «اسب چوبی». در این قصه در یک سطر وقتی قضاوت یک زن خارجی را از زندگی در خانواده سنتی ایرانی و فضای اطرافش حکایت می‌کند شما موجزتر و روشن‌تر از این احساس بیگانگی نمی‌کنید، می‌نویسد «همه چیز این جا خشک و فلزی‌ست. آفتابش، سرمایش و آدمهایش همشون». شما خشک و فلزی بودن آدم، سرما، آفتاب را که کنار هم بگذارید به توصیف موجز و در عین حال جاندار چوبک پی می‌بریزید، در حالی که آل احمد با نثری که به خیال خودش شبه کلاسیک است — مخصوصاً در «لوايح» اخیرش — شما را بلامتکلیف و پا در هوا نگه می‌دارد فرضاً می‌نویسد «با علی و رفقا رفتیم شام و...» یا «دوری زدیم و حرفی و گپی و الخ...». البته اینها را من به سیاق او می‌گویم و ایراد، این است که زبان نثر، زبان بیان کامل و صریح است و ایجاز و اشاره و حدس و گمان در آن، جایی ندارد.

● فارسی چوبک چطور است؟ منظورم ارزش زبان اوست.

— کسی که بار اول چوبک را می‌خواند فکر می‌کند با یک آدمی که مقداری الفاظ و کلمات عامیانه را در انبان ذهن دارد مواجه است در حالی که این طور نیست چوبک از معدود نویسندگان ماست که بی‌تظاهر، ادبیات فارسی را خوانده و می‌داند و مطلقاً به ویرانگری در زبان اعتقاد ندارد. او خود یک بار به من گفت که در نوشته‌هایش زبان قدما را به عنوان دستمایه و سنگ زیرین مورد استفاده قرار می‌دهد. چوبک منحول است و وسواسی. سنگ صبور درخشان‌ترین کار اوست.

کتاب را نخوانده‌ام و ناگزیر اعتراف می‌کنم. خانلری درباره سنگ صبور می‌گوید:

— این کتاب فصل تازه‌ای در ادبیات امروز ایران گشوده است. انتشار سنگ صبور

به نظر من یک واقعه مهم ادبی است. چیزی در ردیف یکی بود یکی نبود و بوف کور. با این فرق که بوف کور را خواص می خوانند و می پسندند. یکی بود یکی نبود. اول دفتر داستان نویسی امروز است، اما سنگ صبور حد فاصلی است میان عکس بردازهای رآلیستی و سوسیالیستی و حضور در اندرون آشفته انسانها. حتماً این کتاب را بخوانید. چند نفر از متجددین و دوسه تا از انقلابیون پشت میز نشین پیش من گله می کردند و ایراد می گرفتند که آدمهای این قصه همه مکروه و توسری خورده و در خود پیچیده اند. یکی از آنها هم گویا مقاله ای در انتقاد بر این کتاب در جایی نوشته است که مبنای آن، دفاع از اعتقادات ایدئولوژیکی گذشته اوست. ایرادی که این آقایان می گیرند شبیه همان ایرادهایی است که به بوف کور می گرفتند و آن را سیاه و ناامید کننده می خواندند. من فکر می کنم اینها از این که چوبک توانسته فرضاً تمام حقیقت زشت و پنهان شده آنها را در قالب احمد آقای معلم بریزد و جلو چشمشان بگذارد، ناراحتند. ما اگر هر کدام به درون خود خم بشویم دنیای درونمان قشنگ تر از دنیای آدمهای سنگ صبور نیست، چه زن چه مرد. با این همه یادتان باشد که در اول گفتم من اگر داستان نویس بودم به شیوه چوبک نمی نوشتم.

• با این تعریفی که از کار چوبک می کنید چرا آن را نمی پسندید؟

— می پسندم اما نه برای خودم. در دنیای نویسندگی، نویسندگانی هستند که برابر ذوق خلیصا نمی نویسند، اما در بزرگی و قدرتشان کسی شک نمی کند. چوبک خیلی چیزها را می بیند، درست می بیند، راست می بیند اما این که باید اینها را گفت یا نه، حرف است. او می گوید و این جرأت را دارد. بسیاری همینها را می گویند و به ابتذال می گویند و بعضی هم ندیده می گیرند. تاریخ ادبیات ما از ندیده گرفتن لطمه بسیار خورده است، کاش همه ببینند و بگویند و ترس از نام را بهانه پوشاندن بی جرأتی نکنند. توصیه می کنم سنگ صبور را بخوانید. این داستان سنگ زیر بنای داستان نویسی آینده ایران است و اولین تجربه درست در زمینه رمانهای ذهنی در زبان فارسی — زیرا که بوف کور رمان ذهنی نیست و این را در وقت صحبت از هدایت گفتم و طبعاً با همه کاستیهای اولین تجربه و اولین قدم، ولی با برخورداری از قدرت کامل آفرینش نویسنده. برای این است که می گویم سنگ صبور، سنگ زیر بنای داستان نویسی آینده ایران است.

تأکید دکتر خانلری بر رمان سنگ صبور به یادم می آورد که رمان تنگسیر در وقت انتشار (مرداد ۱۳۴۲) با تحسین به مراتب بیشتری مواجه شده است. این یک قصه بلند حماسی است. منتهی با این تفاوت که حماسه را پس از گذشت قرنهای عبور از صافی

سینه‌ها و زمان می‌نویسند و تنگسیر در عین آن که بلندی حماسه را دارد چنان نوشته شده که پنداری نویسنده محمد، قهرمان قصه را به چشم دیده و از فضای عصیان و به کوه زدن یاغی، تازه به صفحات سفید برگشته است و بوی خاک و دود و باروت را همراه با جامه سفید و صورت سوخته یاغی روی این صفحات ریخته است. از دکتر خانلری می‌پرسم

● شما که از سنگ صبور این همه می‌گویید نظرتان درباره تنگسیر چیست؟
و خانلری بر می‌خیزد، بخی در لیوان خود می‌اندازد و به من اشاره می‌کند به گیلانم برسم. این در معنی آن است که ترجیح می‌دهد چیزی نگوید و نمی‌دانم چرا؟
از دکتر می‌پرسم آیا می‌تواند در میان کارهای چوبک به جز سنگ صبور که قصه بلند است قصه‌هایی را نام ببرد که بیشتر از همه پسندیده است و دلیل آن را ذکر کند؟
کتابهای چوبک را که روی میز ریخته است زیر و رو می‌کند، ورق می‌زند، روی هر کدام می‌ایستد، فکر می‌کند که به خاطر بیاورد و می‌گوید:

— «عدل» را به خاطر توصیف زیبایی که او از درد کرده است دوست دارم. وقتی این قصه با طرح را می‌خوانید، احساس می‌کنید که پایتان شکسته و توی جوی آب افتاده‌اید. درد بی‌انصاف توی این قصه تا زیر گلوی آدم می‌آید. آدمهای نانجیب بی‌آن که درد این حیوان نجیب را بفهمند به کار خودشان سرگرمند، «عدل» یک طرح کامل از حیوان دوستی چوبک است.

— «گورکن‌ها» را به خاطر این دوست دارم که مظلومیت و تنهایی یک دختر جوان و بی‌پناه را نشان می‌دهد البته مثل همیشه چوبک احساساتی نیست.

— «چرا دریا توفانی شد؟» اولین قصه کتاب انتری که لوطیش مرده بود به نظر من یکی از شاهکارهای داستانهای کوتاه فارسی است. تمام لوازم یک داستان کوتاه از ساختمان محکم، زبان توصیفی فشرده، موضوع جالب و کشش کافی در این قصه هست. «چرا دریا توفانی شد» با بهترین نولهای اروپایی و مخصوصاً امریکایی آن‌هم ادبیات جنوب ایالات متحده پهلو می‌زند.

— «اسب چوبی» را به خاطر لطافت موضوع و نشان دادن تنهایی آدمی که از خارج از سنت به داخل سنت آمده و گرفتار حقیقتی شده است که نمی‌شناخته و مخصوصاً ارائه تفاوت دو فرهنگ، یک داستان زیباست.

— «پاچه خیزک» را به خاطر نیشخند زیرکانه نویسنده به آدمها تحسین می‌کنم.

— «دزد قالیاق» را از این جهت می‌پسندم که نشان دهنده طرز فکر جاهلانه اجرایی عدالت به دست افراد است. آدمهایی که قانون را اراده شخصی خود می‌دانند. در ممالک

عقب مانده، قانون همیشه تابع تشخیص فردی ست. در «دزد قالیاق» حاجی، رئیس صنف قصاب نمونهٔ کامل قدرت‌مدارانی ست که وقتی ضعف را روبروی خود می‌بینند تا انتهای مساوت و خشونت پیش می‌روند و وحشیگری را قانون می‌دانند.

در پایان گفتگو از دکتر خانلری می‌پرسم:

● نظر شما دربارهٔ آینده کارهای چوبک و جای آن در داستان‌نویسی ایران چیست؟
خانلری با صراحت و قاطعیتی که همیشه در نتیجه‌گیری‌هایش به‌خرج می‌دهد می‌گوید:

— چوبک، در کتاب داستان‌نویسی ایران خواهد ماند. از او بسیار تقلید خواهد شد و مسلماً مقلدان، ارزش این مبتکر را نخواهند داشت هر قدر که کار آنها از نظر تکنیک و زبان کاملتر باشد و این تازه چیزی ست که من در آن شک دارم. چوبک از نسل بعد از ماست، اما به قدری در دقایق و ظرائف زبان جدی‌ست و به‌حدی از ذخیرهٔ ادبی پیشینیان در انبانه دارد که مشکل بتوان در این روزگار شلختگی و بی‌بند و باری، چوبک دومی را انتظار داشت. زبان و سبک او مال خود اوست، یگانه و مثل خود او، دیر آشنا و لجباز و حرف گوش نکن. و باز تکرار می‌کنم که مخالفان چوبک کسانی هستند که یا استقلال فکری او را دوست ندارند و یا کسانی هستند که جرأت‌های این نویسنده در وجودشان نیست.